

لغزش های مترجمان در مرجع ضمیر

محمد مسن شاطری احمد آبادی*
محمد علی رضایی کرمانی**

چکیده

ترجمه قرآن ارتباط وثیقی با تفسیر آن دارد. و مترجم علاوه بر آشنایی کامل به ادبیات عرب و قواعد دستوری زبان ترجمه، باید با دیدگاه های تفسیری در مورد آیات قرآنی نیز آشنا باشد. نزول قرآن به زبان عربی باعث گردیده قرآن از ابزارها و قالب های این زبان در بیان پیام خود استفاده نماید که یکی از این ابزارها، کاربرد ضمائر مختلف است. در مواردی نسبت به تعیین مرجع ضمیر آیات در قرآن دیدگاه های تفسیری متفاوت وجود دارد. که باعث انعکاس این دیدگاه ها در ترجمه قرآن نیز گردیده است و در برخی موارد هم خطای فردی مترجمان باعث خطا در تعیین مرجع ضمیر گردیده است. نوشتار حاضر درصدد یاد کرد از مهم ترین این موارد در ترجمه های فارسی معاصر قرآن است.

کلید واژه: ترجمه قرآن، لغزش مترجمان، ضمیر، مرجع ضمیر.

مقدمه

قرآن معجزه جاوید پیامبر (ص) و آخرین کتاب آسمانی است که از سوی خداوند برای سعادت ابدی جهانیان بر پیامبر اسلام (ص) نازل گردیده است. حکمت الهی اقتضا کرده

* دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه فردوسی مشهد.

** سیدکترای علوم قرآن و حدیث و دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد.

است که این کتاب را به زبان قوم عرب نازل کند، زیرا که آنان نخستین قومی بودند که آیات قرآن به گوششان می‌رسید. و پیامبر اسلام (ص) از آنان برخاسته و بالطبع اولین گروه مورد دعوت قرآن بودند. اما رسالت قرآن که هدایت و سعادت تمام افراد بشر است، اختصاص به قوم خاص ندارد. و به همین جهت رسیدن پیام قرآن برای ملل غیر عرب مستلزم ترجمه قرآن به زبان‌های دیگر می‌باشد. با وجودی که مسئله ترجمه قرآن به زبان‌های دیگر از همان سده‌های نخستین اسلامی به علل مختلف مورد اعتراض و مخالفت عده‌ای از صاحب نظران بوده است. اما این امر مانع از اقدام دانشمندان واقع بین اسلامی در ترجمه این کتاب شریف آسمانی نگشته است. اما این امر - یعنی: ترجمه قرآن - دارای ضوابطی است که عدم رعایت آنها می‌تواند مترجم را از انتقال و رساندن پیام آیات قرآن به گروه هدف یعنی غیر عرب زبانان مانع گردد.

آشنایی کامل مترجم با معنای واژگان و ساختارهای صرفی، نحوی و بلاغی زبان مبدأ (عرب) و زبان مقصد به تنهایی برای ترجمه صحیح قرآن کافی نیست و مترجم قرآن علاوه بر این به ابزارهای دیگری هم احتیاج دارد.

رابطه ترجمه و تفسیر

گرچه ترجمه قرآن از جهات مختلفی با تفسیر آن متفاوت است. اما بدون شک رابطه تنگاتنگی با تفسیر دارد. به همین جهت مترجم قرآن باید علاوه بر آشنایی کامل به زبان مبدأ و مقصد از دانش تفسیری بالایی نیز برخوردار باشد. عدم آشنایی برخی مترجمان قرآن با علم تفسیر گاه سبب لغزش‌های خطرناکی از سوی آنان در ترجمه قرآن شده است. مراجعه به ترجمه‌های قرآن که توسط گروه‌های منحرف یا برخی مستشرقین صورت گرفته بهترین گواه این مدعا است. اما این مسئله به این دو گروه ختم نمی‌شود و غفلت از دانش تفسیر حتی برخی مترجمان متعهد و فاضل را نیز به لغزش دچار کرده است، که برخی نمونه‌های آن را در ادامه این نوشتار خواهیم دید.

اگر مترجم در اثر خود به مفسری خاص تکیه می‌کند باید به سبک و روش تفسیری وی به طور خاص و سایر سبک‌های تفسیری به طور عام نیز آشنا باشد. پیش فهم‌ها و پیش فرض‌های هر مفسر در برداشت از آیات قرآن تأثیرگذار است. و در مورد مترجم نیز چنین است. و اگر مترجم در اثر خود به مفسری خاص تکیه دارد باید پیش فرض‌های مفسر را بشناسد.

در این میان ترجمه با تفسیر تفاوت‌هایی نیز دارد. برخی از این تفاوت‌ها باعث محدودیت مترجم می‌شود و برخی آزادی عمل بیشتر وی را موجب می‌گردد. بر خلاف مفسر که می‌تواند دیدگاه‌های مختلف تفسیری درباره یک آیه را ذکر کند، بدون آن که یکی از آنها را به طور کامل بپذیرد و سایرین را وانهد. اما مترجم باید دیدگاهی را که به نظر او صحیح یا محتمل‌تر به نظر می‌رسد در ترجمه بیان کند و سایر دیدگاه‌ها را کنار بگذارد. به عنوان مثال مترجم هرگاه به آیه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (المائدة، ۵۵/۵) می‌رسد، لازم است از دو معنای اصلی واژه «ولی» یعنی: سرپرست و دوست که در این جا محتمل است یکی را انتخاب کند. او چون به آیه: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ» (آل عمران، ۷/۳) برسد، گریزی ندارد که در ترجمه معلوم کند که آیا عبارت «رَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» به «اللَّهُ» عطف می‌شود یا جمله‌ای مستأنفه است. و آیا عبارت «يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ» خبری است، که مبتدای آن «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» است، یا جمله حالیه است و یا چون به آیه «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ *إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (القيامة، ۲۲/۷۵-۲۳) برسد، معلوم کند که آیا «ناظرة» به معنای دیدن پروردگار یا نگاه به پروردگار است، و یا به معنای منتظره است، و آیا حذفی صورت گرفته است «إِلَىٰ نِعْمَةٍ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» یا نه.

در موارد متعددی در قرآن - که به نسبت زیاد هم هستند - این امر بسیار دشوار است. این امر برخی مترجمان را واداشته تا در ترجمه قرآن، اقدام به درج پانویس نمایند تا معنای آیاتی را که دیدگاه‌های تفسیری مختلف و در عین حال اعتبار مساوی دارند را تشریح کنند. اینها مواردی است که نشان می‌دهد ترجمه قرآن به هیچ وجه از تفسیر قرآن بی‌نیاز نیست. و مترجم بدون آگاهی از تفسیر نمی‌تواند به ترجمه صحیحی از قرآن دست یازد. از طرفی اختلاف دیدگاه‌های تفسیری در مورد قرآن باعث شده که هیچ یک از دو ترجمه قرآن در ارائه پیام تمام آیات با هم یکسان نباشند.

تعریف واژگان

ضمیر: ضمیر بر وزن فعیل و از ریشه ضَمَرَ یا ضَمَرَ است که به معنای هزال: لاغر و ضعیف شدن، ضعف، تستر: پوشیده بودن. و اختفاء: مخفی شدن است. وجه تسمیه اش از آن جهت است که عمده ضمائر از یک حرف تشکیل شده‌اند. یا به اعتبار آن که ضمیر نام را مخفی نگه می‌دارد. در عرب گفته می‌شود: أضمرت الشيء إذا غيبته. و مال ضممار، به

مالی گفته می شود که حاضر نبوده و امیدی به برگشت آن نمی رود و به سر و آنچه در ذهن آدمی است یا آنچه آدمی در دل خود مخفی می کند نیز ضمیر گفته می شود. به شتر لاغر؛ ضامر گفته می شود. و در حدیث آمده است: «اِذَا أَبْصَرَ أَحَدُكُمْ امْرَأَةً فليأت أهله فان ذالك يضمُر في نفسه»؛ یعنی: هرگاه یکی از شما چشمش به زنی - بیگانه - افتاد بر همسر خود وارد شود - با او آمیزش کند - زیرا این کار آنچه در وجود اوست - شهوت به زن بیگانه - را ضعیف می کند.^۲ و ضمیر در اصطلاح به اسم جامدی گفته می شود که دلالت بر متکلم یا مخاطب یا غایب می کند و تئینه و جمع بسته نمی شود بلکه به ذات خود - اصل وضع خود - بر جمع و تئینه دلالت می کند. ضمیر در نزد نحویان کوفی به مکنی و کنایه معروف است.

غرض از استعمال ضمیر

۱. ایجاز و اختصار: به عنوان نمونه در آیه ۳۵ سوره احزاب «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ... أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» ضمیر «هم» در آیه شریفه جانشین ۲۵ واژه گردیده است و از ذکر ۲۵ واژه بی نیاز گردانیده است.

۲. تعظیم شأن مرجع ضمیر: مانند: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» و در این موارد مرجع ضمیر به واسطه شهرت زیاد نیازی به ذکر شدن ندارد.

۳. تحقیر مرجع ضمیر: گاه برای آن که نشان دهند کسی آنقدر حقیر و ناچیز است که ارزش نام بردن ندارد از ضمیر استفاده می کنند.

قبل از پرداختن به این مبحث بیان این نکته ضروری است که موارد بیان شده از ترجمه های فارسی رایج در ایران پس از انقلاب اسلامی انتخاب گردیده است. ویژگی این ترجمه ها آن است که اکثر آنها، اولاً: مطابق با اندیشه شیعی هستند. و ثانیاً: در زمره ترجمه های گروه های انحرافی و التقاطی نیستند، که قرآن را به رای خود تفسیر نموده و نتیجه آن را در ترجمه خود از قرآن اعمال می نماید، به عنوان یک نمونه مرجع ضمیر در آیه شریفه ۴۰ از سوره توبه «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ» که عده ای از مفسران اهل سنت مرجع ضمیر در «علیه» را خلیفه اول می دانند.^۳ اما مفسران شیعه مرجع ضمیر را شخص پیامبر (ص) می دانند به اعتبار آن که مرجع تمام ضمیرهای قبل و بعد در آیه پیامبر (ص) است. و این اختلاف دیدگاه تفسیری بر ترجمه تاثیرگذار است.

ادامه نوشتار مذکور در صدد ارائه برخی خطاها یا اختلافات مترجمان فارسی از یک

جهت خاص؛ یعنی: تعیین مرجع ضمیر ترجمه قرآن است.

اشتباه مترجمان در تعیین مرجع ضمیر

اشتباه مترجمان در مرجع ضمیر را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱. مواردی که از خطای فردی مترجمان ناشی می گردد؛ در این موارد مترجم در اشتباه خود در میان مترجمان تنهاست و اندکی آشنایی به قواعد دستوری زبان عربی ما را بر خطای مترجم آگاه می سازد. به عنوان نمونه آیت الله معرفت^(ره) سه مورد از خطاهای مرحوم الهی قمشه ای در ترجمه را بیان نموده است.^۴

۲. آیه شریفه «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا» (مریم، ۲۷/۱۹) را این گونه ترجمه کرده: آن گاه که قوم مریم به جانب او آمدند که از این مکان همراه ببرند گفتند... یعنی: در واژه «تحمله» گمان نموده که مرجع ضمیر در «تحمل» کلمه قوم و در «ه» حضرت مریم است. در حالی که بدون تردید مرجع ضمیر در «تحمل» مریم و در «ه» مسیح است. و عجیب آن که توجه ننموده، ضمیر «ه» مذکر است در حالی که مریم باید با ضمیر مؤنث بیاید چنان که در «قومها» چنین آمده.

۳. آیه شریفه: «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ» (المائدة، ۷۱/۵)، این گونه ترجمه کرده است: تو خود بر آن مردم گواه و ناظر بودی مادامی که در میان آنها بودم. و توجه نکرده است که ضمیر در کنت برای متکلم است نه مخاطب. و روشن است که ناشی از سهو قلم بوده است.

۴. آیه شریفه «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا* وَلَا يُوثِقُ وِتَاقَهُ أَحَدًا» (الفجر، ۲۶/۸۹ و ۲۵) این گونه ترجمه کرده است: و آن روز به مانند عذاب انسان کافر هیچ کس عذاب نکشد. و آن گونه جز انسان کافر کسی به بند هلاک گرفتار نشود. یعنی: «لَا يُعَذِّبُ» و «لَا يُوثِقُ» را مبنی بر مفعول - مجهول - فرض نموده و مرجع ضمیر در «عَذَابُهُ» و «وِتَاقَهُ» را به انسان کافر برگردانده است در حالی که هر دو فعل معلوم است و ضمیرهای مذکور به خدا برمی گردد. دسته دوم از اشتباه مترجمان ناشی از اختلاف نظر عمیق تر مفسران در تفسیر آیات و مرجع ضمیر در آنها می باشد، که در اینجا به مهم ترین این موارد پرداخته می شود.

الف: در آیه شریفه: «وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ*» اِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَاسِيِّ الصَّافِيَّاتُ الْجِيَادُ* فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ* رَدُّهَا عَلَيَّ

فَطْفَقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْتَاقِ» (ص، ۳۸ / ۳۰-۳۳). اختلاف در مرجع دو ضمیر مؤنث غایب در آیات مذکور باعث گردیده تا تفسیر هر عبارت از آیات شریفه معرکه آراء مفسران قرار گیرد. برخی مرجع هر دو ضمیر «تَوَارَتُ بِالْحِجَابِ» و «رُدُّوْهَا عَلَيَّ» را خورشید دانسته اند و دلیل خود را آوردن «العشی» در آیه قبل می دانند. چرا که اگر مرجع ضمیر را غیر از خورشید فرض کنیم فایده ای بر آوردن «العشی» مترتب نیست، مراد از «رُدُّوْهَا عَلَيَّ» نیز امر یا درخواست سلیمان از فرشتگان موکل بر خورشید جهت بازگرداندن خورشید می دانند تا نماز عصر خود را در وقت ادا کند. این دیدگاه واژه «أحبت» در آیه را به معنای آثرت - ترجیح دادم - و «خیر» را به معنای اسب یا مال دنیا، که مصداق آن در آیه شریفه، اسبان تیز تک است، یا مطلق مال دنیا می داند. و «عَنْ» را در عبارت شریفه «عَنْ ذِكْرِ رَبِّي» تأویل به «علی» می برد. حال در این که مراد از عبارت «فَطْفَقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْتَاقِ» در آیه چیست، اختلاف کرده اند. گروهی مراد از آن را وضو گرفتن سلیمان و یاران وی به روشی که در شریعت آنها آمده بود می دانند که ساق ها و گردن را مسح می کرده اند.

این دیدگاه توسط شیخ صدوق^(۵) بر اساس روایتی از امام صادق (ع) و نیز توسط مرحوم علامه طباطبایی^(۶) پذیرفته شده است. ۵. روایات دیگری هم در منابع امامیه این دیدگاه را تأیید می کند. ۶.

گروهی دیگر از این دسته مراد از عبارت شریفه را دست کشیدن سلیمان نبی بر ساق ها و گردن اسبان مذکور می دانند، چرا که سلیمان قصد کرد آنها را در راه خدا انفاق یا وقف نماید. و گروه سوم نیز مسح را به معنای قطع کردن گرفته اند، یعنی: گردن و ساق های آن اسبان را قطع نمود. حال این سؤال پیش می آید که کشتن این حیوانات که گناهی نکرده بودند، توسط سلیمان یا امر به کشتن آنها توسط وی، ظلم محسوب می گردد. ضمن آن که مصداق بارز اسراف است. و در پاسخ به این شبهه گفته اند گوشت اسب حرام نبوده و مکروه است. و بلکه در شریعت سلیمان مباح بوده است، و لذا وی آنها را ذبح نموده و گوشت آنها را انفاق نموده است.

دیدگاه دوم: مرجع ضمیر اول را خورشید و مرجع ضمیر دوم را اسبان «الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ» می داند و در سایر قسمت ها نظیر دیدگاه تفسیری اول است. این دیدگاه را طبری از ابن عباس، سدی، قتاده، حسن بصری، نقل کرده و خود نیز آن را پذیرفته است. ۷. در منابع اهل سنت چنین تفسیری از امام علی (ع) نیز نقل گردیده است. ۸. روایاتی در

منابع امامیه نیز در تأیید آن از ائمه اهل بیت (ع) نقل گردیده است^۹ زمخشری نیز این قول را برگزیده است.^{۱۰}

بسیاری از مترجمان اخیر قرآن مانند: پاینده، مجتوبی، آیتی، صفارزاده، خرمشاهی، حلبی، انصاری و برخی دیگر نیز، آیات شریفه را بر اساس این دیدگاه تفسیری ترجمه نموده‌اند.^{۱۱}

حال با توجه به این دیدگاه تفسیری ترجمه آیات شریفه چنین می‌شود: «و سلیمان را به داود بخشیدیم، او نیکو بنده‌ای بود و بسیار بازگشت کننده - به سوی خدا - بود و چون نزدیک غروب اسبان بر سه پا ایستاده تیز رو را بر او عرضه کردند. پس گفت: من دوستی خیر - یعنی: اسبان یا مال دنیا - را بر یاد کرد پروردگارم - نماز عصر - برگزیدم تا آفتاب در پرده شب پنهان گشت. - آنگاه با فرشتگان موکل آفتاب خطاب کرد که به امر خدا - آفتاب را بر من بازگردانید.^{۱۲} و شروع به مسح پاها و گردن خود و گرفتن وضو جهت نماز کرد، - و یاران وی نیز چنین کردند -.^{۱۳}

و یا به دیدگاه دسته دوم: پس از ادای نماز شروع به دست کشیدن بر ساق و یال و گردن اسبان کرد - تا برای غفلت از یاد پروردگار - آنها را در راه خدا وقف کند.^{۱۴} یا بنا کرد، پاها و گردن‌های آنها را به شمشیر بزند - به جهت آنکه دوستی آنها او را از نماز عصر غافل ساخت -.

اما دیدگاه سوم: مرجع هر دو ضمیر را به اسبان «الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ» می‌داند و در این صورت ترجمه آیات شریفه چنین می‌شود: به خاطر بیاور هنگامی را که عصرگاهان اسبان چابک تیز رو را بر او عرضه داشتند. گفت: علاقه به نیکی‌ها - اسب‌های سواری آماده جهاد - مرا لحظه‌ای از یاد پروردگارم به خود مشغول داشت تا از دیدگان پنهان شدند. گفت: بار دیگر آنها را نزد من بازگردانید و دست به ساق‌ها و گردن آنها کشید و آنها را نوازش داد.^{۱۵} علاوه بر صاحب تفسیر نمونه، فخر رازی در تفسیر خود،^{۱۶} سید مرتضی در کتاب تنزیه الانبیاء^{۱۷} نیز این دیدگاه تفسیری را پذیرفته‌اند و مترجمانی چون آیت الهی و رضایی اصفهانی نیز آیات شریفه را چنین ترجمه نموده‌اند.

دلایلی که برای اثبات دیدگاه سوم ذکر شده چنین است:

۱. «الصَّافِنَاتُ» در آیه به صراحت ذکر شده اما شمس چنین نیست و اولی آن است که ضمیر را به مذکور برگردانیم تا مقدر.

۲. آیه ما قبل در مقام مدح سلیمان(ع) است، در حالی که این آیات طبق تفسیر بر اساس دیدگاه دوم به مذمت او می انجامد، زیرا نماز را به جهت اشتغال به تماشای اسبان فراموش کرد.

۳. طبق دیدگاه تفسیری اول و دوم کلمه «عَنْ» را باید به «علی» معنا کرد که خلاف ظاهر است.

۴. عبارت «رُدُّوْهَا عَلَيَّ» را که لحنی آمرانه دارد، اگر از سوی سلیمان(ع) متوجه خدا، یا فرشتگان موکل بر خورشید بدانیم، مناسب شأن سلیمان(ع) نیست، بلکه لحنی است مناسب خطاب قرار دادن امیر یا بزرگی زیر دستان خود را.

۵. اگر نماز واجب عصر از سلیمان(ع)، به جهت تماشای اسبان ترک شده، که توجیه آن مشکل است، و در شأن سلیمان نبی(ع) نیست. و اگر آن چنان که برخی گفته اند نافله بوده «رَدَّ الشَّمْسُ» لزومی ندارد.

۶. تعبیر کردن از قطع و بریدن، با واژه «مسح» صحیح نیست، و فقط در موردی که گفته می شود «مسح رأسه بالسيف»، یعنی: سیف در عبارت ذکر می شود. می توان از آن به «ضرب عنق»؛ گردن زدن و کشتن، تعبیر نمود.

فخر رازی پس از ذکر دلایل خود و اثبات دیدگاه سوم می نویسد: این تفسیری که از آیات شریفه ذکر نمودیم؛ کاملاً با لفظ قرآن منطبق و مطابق است و ما را از نسبت دادن چیزی از آن منکرات و محذورات به - پیامبر خدا [ص] - ملزم نمی سازد. و من از مردم بسیار تعجب می کنم که چگونه این دیدگاه های سخیف را پذیرفته اند. در حالی که عقل و نقل آنها را انکار می کند. و هیچ دلیل ظنی بر اثبات آن نداریم چه برسد به دلیل قطعی.^{۱۸}

صاحب تفسیر نمونه نیز در پایان اثبات این دیدگاه می نویسد: تنها سؤالی که اینجا باقی می ماند؛ این است که تفسیر بر اساس دیدگاه اول در روایات متعددی که در منابع حدیث آمده است به چشم می خورد، ولی اگر در اسناد این احادیث دقت کنیم تصدیق خواهیم کرد که هیچ کدام سند معتبری ندارند و غالباً روایات مرسله اند.^{۱۹}

ب: آیه شریفه «وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ» (یوسف، ۲۴/۱۲). در بین مفسران اختلاف است که آیا ضمیر غایب «ه» در «فَأَنسَاهُ» و «رَبِّهِ» به یوسف(ع) برمی گردد یا به زندانی هم بند یوسف(ع). توضیح بیشتر آن که داستان آیه در مورد دو زندانی هم بند یوسف(ع) است که به درخواست ایشان، یوسف(ع) خوابشان را تعبیر

نمود. که یکی کشته می شود و دیگری نجات می یابد و ساقی پادشاه می شود. و در نهایت به فردی از آن دو که نجات می یافت گفت: داستان من و بی گناهی مرا نزد پادشاه بازگو کن تا شاید پادشاه تحقیق نموده و پس از ثابت شدن بی گناهی، یوسف (ع) را آزاد نماید. برخی مفسران مرجع دو ضمیر مذکور «ه» را در آیه، یوسف نبی (ع) و مراد از واژه «رب» دوم در آیه «ربه» را پروردگار جهانیان دانسته اند. بر این اساس تفسیر آیه چنین می شود که شیطان یاد خدا را از خاطر یوسف برد و به غیر خدا توسل جست و به جهت همین توسل به غیر خدا، یوسف (ع) چند سالی در زندان ماند تا تنبیه گردد.

روایاتی به طور عمده در منابع اهل سنت و گاه در منابع روایی امامیه، این دیدگاه را تأیید می کند. ترجمه آیه شریفه طبق این دیدگاه چنین می شود: آنگاه یوسف (ع) از رفیقی که گمان نجاتش را داشت، درخواست کرد که مرا نزد پادشاه یاد کن، در آن حال شیطان یاد خدا را از نظرش برد و بدین سبب چند سال در زندان بماند. ۲۰

اما در مقابل، دیدگاهی دیگر مرجع ضمیر غایب را به زندانی هم بند یوسف (ع) و مراد از «رب» در «ربه» را مولا و سید آن زندانی - یعنی: پادشاه مصر - می داند. بیشتر مترجمان امامی آیه را بر اساس این دیدگاه چنین ترجمه کرده اند: و - یوسف (ع) - به آن کس از آن دو که گمان می کرد خلاص می شود گفت: مرا نزد آقای خود به یاد آور ولی شیطان یادآوری به آقایش را از یاد او برد. ۲۱

در اثبات دیدگاه اخیر دلایلی ذکر شده است.

۱. در عبارت نخست آیه «ادْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» به اتفاق همه مفسران و مترجمان مراد از «رب» سید و مولای زندانی - یعنی: پادشاه مصر - است، نه پروردگار و در این جا هم باید چنین باشد و مراد از هر دو «رب» مولای زندانی است. و چون بین مراد از دو واژه «رب» در آیه و مرجع ضمیر ملازمت وجود دارد. باید ضمیر «ه» در «ربه» را به زندانی مرجوع کرد.

۲. در چند آیه بعد آمده «وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ» (یوسف، ۱۲/۵۴)؛ و آن یک از آن دو زندانی که نجات یافته بود و بعد از مدتی - ماجرای تعبیر خواب او توسط یوسف (ع) - به خاطرش آمد گفت: من تعبیر این خواب را به شما اطلاع می دهم. و این نشان می دهد فراموش کننده زندانی بوده است نه یوسف. ۲۲

۳. در خواست یاری از غیر خدا در دفع ضرر و رهایی از مشکلات جایز است و قبیح و منکر نیست که بر یوسف پیامبر (ع) ممنوع باشد؛ بلکه گاه لازم است. و پیامبر اسلام (ص)

هم گاهی از مهاجرین و انصار و دیگران درخواست یاری می کرد. و اگر قبیح و ممنوع بود آن کار را نمی کرد- زیرا او افضل انبیا بود- ۲۳.

۴. دیدگاهی که مرجع ضمیر را یوسف(ع) می داند با نص قرآن مخالف است، زیرا قرآن تصریح دارد که یوسف(ع) از مخلصین بود؛ «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (یوسف، ۲۴/۱۲) و تصریح نمود که شیطان راهی بر افراد مخلص ندارد؛ «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ» (الحجر، ۴۰/۱۵)، و اخلاص برای خدا موجب ترک تمسک به نظام اسباب و مسببات در عالم نمی شود. ۲۴. ج: آیه شریفه: «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» (الرعد، ۲/۱۳).

مترجمان در مورد مرجع ضمیر «ها» در آیه اختلاف کرده اند. برخی مرجع ضمیر را «السَّمَاوَاتِ» دانسته اند، و آیه را چنین ترجمه کرده اند: خداوند آن کسی است که آسمان ها را بدون ستونی برافراشت آنها را می بینید. ۲۵.

و در مقابل اکثر مترجمان فارسی زبان ضمیر «ها» را به «عمد» بازگردانده اند. و آیه را این گونه ترجمه کرده اند: خداوند همان کسی است که آسمان ها را بدون ستون هایی که آنها را ببیند برافراشت. ۲۶.

اختلاف مترجمان در این مورد نیز با اختلاف دیدگاه های تفسیری در آیه شریفه ارتباط دارد. برخی مفسران چون: ابن عباس، حسن بصری، قتاده، ابوعلی جبائی، ابومسلم- بحر اصفهانی-، ضمیر «ها» را به «السَّمَاوَاتِ» ارجاع داده اند و تقدیر آیه را چنین گرفته اند: «ترونها بغير عمد».

مرحوم طبرسی نیز این دیدگاه را صحیح تر می داند. از ابن عباس نقل شده که در تفسیر آیه گفته است: آسمان را نه از پایین عمودی است که آن را برپا دارد و نه از بالا چیزی آن را می گیرد و نگه می دارد. ۲۷.

اما دیدگاه دوم: «ترونها» را صفتی برای عمد می داند که لازمه این تفسیر وجود ستونی برای آسمان است. اما ستونی نامرئی. این دیدگاه به خصوص در میان مفسران و صاحب نظرانی که شیفته اعجاز علمی یا تفسیر علمی از قرآن هستند مورد پذیرش واقع گردیده است. و مراد از عمودهای نامرئی را به تعادل قوه جاذبه و دافعه در اجرام آسمانی تعبیر نموده اند. ۲۸. این دیدگاه از مجاهد، حسن بصری و قتاده و هم چنین از ابن عباس در نقل های دیگر آمده است. روایتی را حسین بن خالد از امام علی بن موسی الرضا(ع) نیز در تاکید این دیدگاه نقل نموده است، که فرمود: «ثم عمد ولكن لا ترونها» آنجا ستون هایی است و لیکن شما آنها را نمی بینید. ۲۹.

د: آیه شریفه: «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا» (النساء، ۴/۹۵۱).

در این آیه شریفه در مرجع دو ضمیر غایب «ه» در «به» و «موته» اختلاف است و سه دیدگاه تفسیری در این زمینه ارائه شده است.

دیدگاه نخست: مرجع ضمیر در «به» را مسیح (ع) و مرجع ضمیر در «موته» را جمیع اهل کتاب می‌داند. و تفسیر آیه را چنین می‌داند: هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر آن که پیش از مرگ خود به مسیح (ع) ایمان می‌آورد؛ زیرا در آستانه مرگ، ارتباط انسان با جهان دیگر قوی تر شده و پرده‌ها از برابر چشم او کنار می‌رود. و بسیاری از حقایق برای او آشکار می‌گردد. و مقام مسیح (ع) را مشاهده می‌کند. و در برابر این حقیقت تسلیم گشته و ایمان می‌آورد. یهودیان- یا یهودیان و سایر مشرکان- به نبوت او ایمان می‌آورند و مسیحیان دست از الوهیت او می‌کشند، اما این ایمان همانند ایمان فرعون، و زمانی است که تکلیف برداشته شده و سودی ندارد.^{۳۰} این دیدگاه از مجاهد، ضحاک، ابن سیرین و در روایتی از ابن عباس نیز نقل گردیده است.^{۳۱}

دیدگاه دوم: مرجع هر دو ضمیر را مسیح (ع) می‌داند. بر طبق این دیدگاه تمام اهل کتاب قبل از وفات مسیح به او ایمان می‌آورند، یعنی: یهودیان او را به پیامبری می‌پذیرند و مسیحیان از غلو در مورد الوهیت عیسی (ع) دست می‌کشند و آن، زمان فرود آمدن مسیح (ع) در آخرالزمان به هنگام ظهور مهدی (عج) است. در آن زمان عیسی (ع) در نماز به مهدی اقتدا می‌کند و یهود و نصاری نیز که چنین می‌بینند به او و مهدی (ع) ایمان می‌آورند. و روشن است که مسیح (ع) به حکم آن که آیینش مربوط به گذشته است، وظیفه دارد در این زمان از آیین موجود، یعنی: اسلام پیروی کند.^{۳۲}

مشابه این دیدگاه از حسن بصری، قتاده، ابن زید، و در روایت مشهورتر از ابن عباس نقل شده و طبری نیز آن را پذیرفته است.^{۳۳}

دیدگاه سومی هم وجود دارد که: مرجع ضمیر در «به» را به پیامبر اسلام (ص) و مرجع ضمیر در «موته» را اهل کتاب می‌داند. این دیدگاه از عکرمه نقل شده و روایات چندی از اهل بیت (ع) در منابع امامیه نیز بدین مضمون نقل شده است.^{۳۴} به عنوان مثال در تفسیر عیاشی از جابر از امام باقر (ع) روایت شده که هیچ یک از پیروان تمام دین‌ها از اول تا آخر نمی‌میرد، مگر آن که قطعاً رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) را می‌بیند.^{۳۵}

اما طبری این دیدگاه را ضعیف شمرده و گفته است اگر چنین چیزی بود اجرای احکام کفار در مورد آنها پس از مرگ جایز نمی بود.^{۳۶} و مرحوم طبرسی به این ایراد چنین پاسخ داده که ایمان ایشان به پیامبر اسلام (ص) در زمانی است که تکلیف از میان رفته، و لذا قابل اعتنا نیست.

اما این دیدگاه از جهتی دیگر ضعیف است و آن این که در اینجا - سیاق آیه - ذکری از پیامبر اسلام (ص) نیامده و ضرورتی بر ارجاع ضمیر به پیامبر اسلام (ص) وجود ندارد. بلکه چون در این آیات از عیسی (ع) سخن به میان آمده، اولی آن است که ضمیر را به آن حضرت (ع) برگردانیم.^{۳۷}

از میان مترجمان، نگارنده به ترجمه مطابق با دیدگاه تفسیری سوم دست نیافت. عده‌ای از مترجمان مانند فولادوند، آیت اللهی، حلبی و الهی قمشه‌ای آیه را بر طبق دیدگاه تفسیری اول قریب بدین مضمون ترجمه کرده‌اند: و از اهل کتاب هیچ کس نیست مگر آنکه پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می‌آورد و در روز قیامت عیسی (ع) بر آنان گواه خواهد بود. تعداد قابل ملاحظه‌ای از مترجمان نیز آیه را بدین گونه ترجمه نموده‌اند: و کسی از اهل کتاب نیست مگر آن که پیش از مرگش به او ایمان آورد.^{۳۸} و ملاحظه می‌شود که مرجع ضمیر در «موت» در ترجمه به طور واضح معلوم نگردیده است و به احتمال زیاد این کار به سبب تردید مترجمان در پذیرش یکی از دیدگاه‌های تفسیری نخست است. برخی نیز به هر دو دیدگاه تفسیری در این مورد اشاره کرده‌اند.^{۳۹}

و عجیب آن که دیدگاه تفسیری دوم با وجود شهرت روایی و تفسیری طرفداران ثابت قدمی در میان مترجمان امروزمین فارسی قرآن کریم نیافته است.

ه: آیه شریفه: «وَرَفَعَ أَبْوَابَهُ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا» (یوسف، ۱۲/۱۰۰).

مترجمان در این که مرجع ضمیر در «له» به خدا برمی‌گردد یا یوسف (ع) سه راه پیموده‌اند. برخی مانند آیت اللهی، الهی قمشه‌ای، صفارزاده، مرجع ضمیر را خدا دانسته‌اند و آیه را چنین ترجمه کرده‌اند: و پدر و مادرش را بر تخت نشانند و آنها - به شکرانه دیدار او - خدا را سجده کردند.

و برخی چون مجتوبی و مکارم شیرازی به صراحت مرجع ضمیر را یوسف پیامبر (ع) معلوم کرده‌اند: همگان پیش او سجده‌کنان به رو افتادند. چون در پاورقی آمده است: سجده تعظیم و بزرگداشت نه سجده عبادت.

اما بیشتر مترجمان آیه را به گونه ای ترجمه کرده اند که مرجع ضمیر معلوم نیست: همگی به خاطر او به سجده افتادند یا همه آنان پیش او به سجده در افتادند.

در تفسیر آیه شریفه چهار دیدگاه ذکر شده است:

دیدگاه اول: ضمیر در «له» به خدا برمی گردد و مسجود خدای تعالی است، جز آن که این سجده شکر و به جهت یافته شدن یوسف و اجتماع شامل آنان بوده است. مهم ترین دلیل این گروه از مفسران آن است که سجده بر غیر خدا روا نیست. ضمن آن که مقام یعقوب (ع) برتر و سن او بزرگ تر از یوسف (ع) بوده و حق پدری بر او داشته و مناسب نبود یوسف (ع) به سجده یعقوب (ع) بر وی راضی شود. این دیدگاه را فخر رازی پذیرفته است. ۴۰ و روایتی در تفسیر عیاشی به همین مضمون از امام هادی (ع) نقل شده است. ۴۱ اما اشکالی که پیش می آید آن است که یوسف (ع) بلافاصله پس از این سجده به یعقوب (ع) می گوید: «يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ» (یوسف، ۱۲/۱۰۰).

و ماجرای رؤیای وی در اول سوره چنین آمده است: «إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (یوسف، ۱۲/۴)؛ یعنی: سجده را برای یوسف ذکر می کند. دیدگاه دوم: مرجع ضمیر را یوسف می داند و معتقد است که رسم و عادت مردمان قدیم برای تهنیت و اعظام بزرگان چنان بود و پس از اسلام به تحیت - سلام گفتن - منسوخ گردید. دیدگاه سوم: گروهی از مفسران به سبب آن که سجده به صورت معروف؛ یعنی: به خاک افتادن را، در مورد غیر خدا جایز نمی دانند، که دلیل قطعی نیز بر وقوع آن از سوی پیامبران و اولیاء الهی وجود ندارد، گفته اند مراد از سجده در اینجا صرف تواضع و تعظیم است. و این سجده حالتی مانند خم شدن و رکوع بود که برادران یوسف (ع) یا برادران و پدر و مادر - خاله - وی انجام دادند نه به خاک افتادن.

اما در اینجا مشکل دیگر پیش می آید و آن عبارت شریفه «خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا» است که نشان گر آن است که آنان در مقابل یوسف به رو در افتادند، یعنی نظیر سجده معروف و اصطلاحی. و فخر رازی به این اشکال چنین پاسخ داده است، که «خَرُّوا» در اینجا ممکن است به معنای «مروا» باشد چنانکه در آیه شریفه دیگری آمده است «وَالَّذِينَ إِذَا دُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا» (الفرقان، ۲۵/۷۳)؛ یعنی: لم یمرؤا.

دیدگاه دوم و سوم عمدتاً توسط مفسران اهل سنت پذیرفته شده است. چنان که طبری از قتاده، سفیان ثوری، ابن جریج، ضحاک و ابن اسحاق نقل کرده و خود نیز ظاهراً آن را

پذیرفته است. ۴۲ اما در منابع روایی امامیه، روایتی در این مورد نقل نگردیده است. و در نهایت دیدگاه چهارم معتقد است: سجده برای شکر خدا بوده و یوسف (ع) به سان قبله واقع گردید و این سجده نظیر سجده بر کعبه یا سجده ملائکه بر آدم به امر الهی بوده و در تعبیر عرب گاهی گفته می‌شود: «فَلان صَلَّى لِلْقِبْلَه». علامه طباطبائی این دیدگاه را پذیرفته ۴۳ ضمن آن که بسیاری از مفسران دیگر از جمله فخررازی، ۴۴ زمخشری، ۴۵ مکارم شیرازی، ۴۶ طبرسی، ۴۷ به عنوان دیدگاهی محتمل و قابل قبول آن را ذکر کرده‌اند.

روایتی نیز در تفاسیر روایی امامیه از امام هادی (ع) در تأیید این دیدگاه نقل گردیده است. و چنان که معلوم است هیچ یک از ایرادات سه دیدگاه قبلی را ندارد.

و آیه شریفه: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (فاطر، ۱۰/۳۵). عبارت «یرفعه» در آیه شریفه دارای دو ضمیر است؛ یکی مستتر «فاعل فعل یرفع» و دیگری بارز «ه» که مترجمین در تعیین مرجع آنها سه راه متفاوت در پیش گرفته‌اند. گروه اول: مرجع ضمیر مستتر را «الكلم الطَّيِّب» و مرجع «ه» را «العمل الصَّالِح» می‌دانند. مکارم شیرازی، صفارزاده، این دیدگاه را پذیرفته و آیه را قریب بدین مضمون ترجمه کرده‌اند: سخنان پاکیزه به سوی او صعود می‌کند و عمل صالح را بالا میبرد.

گروه دوم: دقیقاً برعکس عمل نموده و مرجع ضمیر در «یرفع» را عمل صالح و مرجع «ه» را «الكلم الطَّيِّب» می‌دانند. بیشتر مترجمان معاصر قرآن هم چون آیت الهی، رضایی اصفهانی، آیتی، خرمشاهی، حلبی، فولادوند و الهی قمشه‌ای چنین رأی را برگزیده‌اند و بر اساس آن ترجمه آیه چنین می‌شود: سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود و کار شایسته آن را بالا می‌برد.

گروه سوم از مترجمین: مرجع ضمیر در «یرفع» را خداوند و مرجع «ه» را عمل صالح دانسته‌اند و آیه را بدین مضمون ترجمه کرده‌اند: سخن پاک به سوی او بالا می‌رود و کار شایسته را خداوند بلند می‌گرداند.

این ترجمه از سوی انصاری و برخی دیگر لحاظ گردیده است و نسبت به دو دیدگاه اول پیروان کمتری دارد.

در این که مراد از «الكلم الطَّيِّب» در آیه شریفه چیست؟ چند وجه از سوی مفسران ذکر گردیده است:

الف: مراد هر سخن درستی است. ۴۸

ب: مراد کلمه توحید «لا إله إلا الله» یا «سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله و الله اکبر» و نظایر آن است. ۴۹

ج: مراد اعتقاد صحیح، یعنی: اعتقاد به توحید، معاد و ولایت است. معلوم است وجه سوم با دو وجه نخست منافاتی ندارد؛ بلکه جامع آنها می باشد. حال اگر مراد از «الکلم الطیب» را ایمان یا اعتقاد صحیح بدانیم، اختلاف در تفسیر آیه شریفه در این است که آیا اعتقاد صحیح و ایمان باعث قبولی عمل صالح می گردد یا آن که لازمه پذیرش ایمان توأم بودن با انجام اعمال صالح است؟ و اظهار ایمان به زبان بدون عمل، سودی ندارد.

مفسرانی مانند علامه طباطبائی،^{۵۰} ابن جریر طبری به دیدگاه دوم یعنی مشروط بودن پذیرش اعتقاد صحیح از سوی خداوند با انجام عمل شایسته معتقدند و طبری این دیدگاه را از ابن عباس، مجاهد، حسن بصری، قتاده، ابن حوشب نیز نقل کرده است. ۵۱ مفسرانی مانند فخر رازی،^{۵۲} طبرسی،^{۵۳} زمخشری،^{۵۴} ابوالفتح رازی^{۵۵} هر سه دیدگاه را نقل کرده اند، بدون آن که یکی را بر دیگری ترجیح دهند.

هر کدام از سه دیدگاه روایاتی منسوب به اهل بیت (ع) را هم در تأیید خود دارند. اما دیدگاهی که اعتقاد صحیح را شرط پذیرش عمل می داند روایات بسیار بیشتری را در منابع روایی امامیه با خود به همراه دارد.

مرحوم کلینی به سند خود از ابان بن تغلب از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: «ای ابان هرگاه وارد کوفه شدی این حدیث را نقل کن، هرکس از روی اخلاص بگوید: «لا اله إلا الله» بهشت بر او واجب می گردد». ابان می گوید: به ایشان گفتم، از همه اصناف مردم به نزد من می آیند؛ آیا به همه آنان این حدیث را نقل کنم؟ فرمود: «آری! ابان، هرگاه روز قیامت شود و خداوند اولین و آخرین را جمع کند «لا اله إلا الله» از آنان گرفته شود مگر کسی که بر این امر - ولایت اهل بیت - باشد». ۵۶

دلیل ابهام در مرجع ضمیر

نزول قرآن در میان قوم عرب و به زبان عربی باعث گردیده تا قرآن پیام خود را در قالب این زبان به شنوندگان ابلاغ نماید. و به همین جهت ابزارهای موجود در این زبان را جهت

رسیدن به این هدف به کار گرفته است. استعمال ضمیر نیز کارکرد و جایگاه خاص خود را در این زبان دارا می‌باشد و استفاده از آن را گریزی نیست.

با توجه به وجود هزاران ضمیر در متن قرآنی و بلکه ده‌ها هزار ضمیر که به صورت بارزو مستتر و متصل و منفصل و اقسام دیگر در متن قرآنی یافت می‌شود. اختلاف دیدگاه در مورد مرجع تعداد محدودی ضمیر که نسبت بسیار کوچکی از ضمایر موجود در قرآن است طبیعی به نظر می‌رسد. در بیشتر این موارد محدود نیز رجوع به قواعد ادبیات عرب در تعیین مرجع ضمیر راهگشا است. برخی از موارد باقی مانده نیز با رجوع به سایر آیات قرآنی قابل درک است، در برخی موارد نیز- بر اساس آیه شریفه: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (النحل، ۱۶/ ۴۴) و حدیث شریف ثقلین و بسیاری آیات و احادیث دیگر- تبیین آن همانند سایر موارد مجمل قرآن بر عهده پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) واگذار شده است. متأسفانه در برخی موارد دست‌انداختن ناپاک جعل و وضع در ساختن روایات تفسیری، کار را برای عالمان تفسیر دشوار ساخته است.

خلاصه

وجود ده‌ها هزار ضمیر از اقسام مختلف آن در متن قرآن و کارکردهای نحوی و بلاغی آن باعث گردیده در برخی موارد مرجع ضمیر مبهم به نظر رسد و این موضوع همانند سایر موارد مجمل و مبین، محکم و متشابه موجود در قرآن قواعد خود را برای رفع ابهام می‌طلبد. اختلاف دیدگاه‌های تفسیری در تعیین مرجع ضمیر باعث تسری اینها به ترجمه آیات قرآن گردیده است. راه رفع این اختلاف دیدگاه‌های تفسیری رجوع به ادبیات عرب، آیات دیگر قرآن و احادیث پیامبر (ص) و اهل بیت می‌باشد. گاهی نیز خطا در تعیین مرجع ضمیر در قرآن ناشی از سهو و غفلت مترجم یا بی‌توجهی وی به نکات دستوری زبان عربی می‌باشد. این موضوع همچنین ثابت می‌کند ترجمه قرآن بدون آشنایی کافی با علم تفسیر بدون اشکال نیست.

۱. برای دیدن دو دیدگاه تفسیری رجوع شود به تفسیر مجمع البیان، تفسیر روض الجنان ابولفتح رازی، تفسیر کشاف زمخشری، تفسیر کبیر فخر رازی. تفسیر مقاتل بن سلیمان ۶۰۲.
۲. لسان العرب، ۸/ ۸۴-۸۵؛ القاموس المحیط، ۱/ ۳.
۳. رجوع شود به ترجمه قرآن کریم از احمد بن عبد الرحیم مشهور به شاه ولی الله دهلوی موسوم به «فتح الرحمان

- بترجمة القرآن». ۱۹۱/۵.
۲۹. ر. ک. تفسیر نمونه، ۱۰/۱۳۴-۱۳۵.
۳۰. تفسیر نمونه، ۴/۲۶۵-۲۶۶.
۳۱. مجمع البیان، ۳/۱۷۳.
۳۲. تفسیر نمونه، ۴/۲۶۶. همچنین ر. ک. مجمع البیان، ۳/۱۷۳.
۳۳. مجمع البیان، ۳/۱۷۳.
۳۴. همان.
۳۵. تفسیر عیاشی، ۱/۴۵۴-۴۵۵.
۳۶. جامع البیان، ۴/۲۶۰.
۳۷. مجمع البیان، ۳/۱۷۳.
۳۸. نظیر این در ترجمه مسعود انصاری؛ رضایی اصفهانی؛ آیتی؛ خرمشاهی؛ دیده می شود.
۳۹. ترجمه صفار زاده - در پانویشت - و مجتبیوی.
۴۰. مفاتیح الغیب، ۹/۲۱۶.
۴۱. تفسیر عیاشی، ۲/۳۶۹.
۴۲. جامع البیان، ۷/۳۰۳-۳۰۴، مفاتیح الغیب، ۲/۲۸۶.
۴۳. المیزان، ۱۱/۲۴۷.
۴۴. مفاتیح الغیب، ۹/۲۱۶.
۴۵. الکشاف، ۳/۳۲۵.
۴۶. تفسیر نمونه، ۱۰/۱۰۴.
۴۷. مجمع البیان، ۵/۴۵۷.
۴۸. مجمع البیان، ۸/۲۳۵؛ مفاتیح الغیب، ۱۳/۹.
۴۹. البرهان فی تفسیر القرآن، ۶/۳۵۷.
۵۰. المیزان، ۱۷/۲۳.
۵۱. جامع البیان، ۱۰/۳۹۹.
۵۲. مفاتیح الغیب، ۱۳/۹.
۵۳. مجمع البیان، ۸/۲۳۵.
۵۴. الکشاف، ۵/۱۴۴.
۵۵. روض الجنان فی تفسیر القرآن، ۱۶/۹۸.
۵۶. نگارنده‌ص در چند صفحه از قرآن اقدام به شمارش ضمیر از اقسام مختلف نمود با احتساب پنجاه ضمیر به طور متوسط در هر صفحه در یک قرآن ششصد صفحه ای تعداد ضمایر موجود در قرآن به حدود سی هزار عدد می رسد.
۴. التفسیر و المفسرون، ۱/۱۶۷.
۵. المیزان، ۱۷/۲۰۲-۲۰۳.
۶. تفسیر نور الثقلین، ۶/۲۵۶.
۷. جامع البیان، ۱۰/۵۷۸-۵۷۹.
۸. الدرالمثور، ۵/۵۷۹.
۹. تفسیر نور الثقلین، ۶/۲۵۶.
۱۰. الکشاف، ۵/۲۶۷.
۱۱. رجوع شود به ترجمه های مربوطه.
۱۲. ترجمه الهی قمشه ای.
۱۳. ترجمه فیض الاسلام.
۱۴. رجوع شود به ترجمه سید جلال الدین مجتبیوی؛ الهی قمشه ای؛ بهرام پور از آیه شریفه.
۱۵. تفسیر نمونه، ۱۹/۲۸۹؛ و ترجمه مکارم شیرازی از قرآن مجید.
۱۶. مفاتیح الغیب، ۱۳/۲۰۵-۲۰۶.
۱۷. تنزیه الانبیاء، «سید مرتضی»/۱۳۲-۱۳۳.
۱۸. مفاتیح الغیب، ۳/۲۰۶.
۱۹. تفسیر نمونه، ۱۹/۲۹۶.
۲۰. ترجمه آیت الهی؛ و نظیر همین مضمون در ترجمه حلبی؛ الهی قمشه ای.
۲۱. ترجمه فولادوند؛ همچنین رجوع کنید به ترجمه مکارم شیرازی، صفارزاده؛ رضایی اصفهانی؛ آیتی؛ مجتبیوی؛ پاینده؛ انصاری؛ خرمشاهی.
۲۲. تفسیر نمونه، ۹/۴۸۷.
۲۳. مجمع البیان، طبری، ۵/۴۰۵.
۲۴. المیزان، ۱۱/۱۸۱.
۲۵. ترجمه حلبی؛ الهی قمشه ای.
۲۶. ترجمه مکارم شیرازی؛ پاینده؛ صفارزاده - ترجمه انگلیسی واضح تر است -؛ ترجمه خرمشاهی؛ آیتی؛ رضایی اصفهانی؛ مسعود انصاری؛ مجتبیوی؛ نیز به این دیدگاه نزدیک است.
۲۷. مجمع البیان، ۶/۷؛ المیزان، ۱۲/۲۸۷-۲۸۸.
۲۸. تفسیر نمونه، ۲/۱۳۴ و ۱۳۵؛ تفسیر احسن الحدیث،